

نسبت سنجی فقه حکومتی با حکومت اسلامی

سیدکاظم سیدباقری^۱

محسن پیربالائی^۲

چکیده

فقه حکومتی از مباحث فقه پویا است که رویکرد و نگرشی جاری در کل فقه و مبتنی بر دیدگاه حداکثری از دین است و حکومت اسلامی، دارای قدرت حاکم با تشکیلات سیاسی و قوای مختلف است که به اجرای قوانین شریعت و موازین اسلامی می‌پردازد. رابطه و نسبت بین فقه حکومتی و حکومت اسلامی یکی از مسائل مهم است که می‌تواند به شفاف‌سازی نقش فقه در عرصه حکومت و ساماندهی آن یاری رساند. از سویی فقه حکومتی تلاش می‌کند تا دستورها و بایدها و نبایدهای شریعت را به‌گونه‌ای تحلیل کند که در حکومت اسلامی اثربخش باشد و از دیگر سو، حکومت اسلامی هم از این نگرش پشتیبانی می‌کند و هم با عرضه نیازهای خود به فقه، آن را چالاک و چابک می‌سازد. با توجه به اهمیت رابطه میان فقه حکومتی و حکومت اسلامی، این نوشته تلاش می‌کند تا نسبت میان آن دو را بررسی کند. در فرضیه بر این امر تأکید شده که علاوه بر این که نسبت بین فقه حکومتی و حکومت اسلامی به صورت تعاملی، ترابطی و تکاملی است، ولی با توجه به فرض‌های مطرح شده می‌توان این نسبت را در عموم و خصوص مطلق ردیابی کرد که کتاب و سنت و عقل بر آن دلالت دارد. روشی که در این روند از آن بهره برده می‌شود، روش استنباطی است که در آن از همه ظرفیت‌های فهم متن استفاده می‌شود و تحلیل داده‌ها به صورت توصیفی-تحلیلی است. نوآوری پژوهش حاضر تلاش برای ارائه رابطه بین فقه حکومتی و حکومت اسلامی است که تاکنون بررسی نشده است.

واژگان کلیدی: فقه، فقه حکومتی، حکومت اسلامی، نسبت سنجی

۱. دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (نویسنده مسئول)؛ sbaqeri86@yahoo.com.

۲. طلبه سطح ۴ حوزه علمیه قم؛ shiaboy25@yahoo.com.

مقدمه

فقه حکومتی رویکردی جامع، جامعه‌نگر و نظام‌محور به فقه است که می‌تواند در همهٔ ساحت‌های حکومت نقش بازی کرده و برای گشایشگری مسائل و معضلات گوناگون حکومتی کارآمد باشد و «احکام شرعی فرعی از روی ادله تفصیلی در چهارچوب یک سازمان متشکل مبتنی بر قدرت حاکم» (صرامی، ۱۳۹۰) را نتیجه دهد. حکومت اسلامی به معنای قدرت حاکمه، دارای تشکیلاتی سیاسی و قوای مختلف، بر اساس شریعت (صدر، ۱۹۸۹، ۶) و موازین اسلامی (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ۵، ۴۴۹-۴۴۸) است.

تعیین نسبت فقه حکومتی و حکومت اسلامی از دو منظر و رویکرد قابل بررسی است:

الف. رویکرد توصیفی: از منظر تاریخی و پیشینه‌ای که در آن به فقه فعلی در بستر زمان و در قالب احکام و مسائل موجود آن نگریسته می‌شود؛ بر اساس این رویکرد، ما به مجموعهٔ فقه موجود و احکام و مسائل آن از آغاز تدوین تاکنون می‌نگریم و بررسی می‌کنیم که فقه در کدام‌یک از مراحل، مراتب، مسائل و احکام خود محتاج دخالت حکومت است و بر طبق آنچه به عنوان میراث فقهی به ما رسیده است، نسبت آن با حکومت را تعیین می‌کنیم. بنابراین در این نگاه، ما با این که نسبت فقه و حکومت چه باید باشد، کاری نداریم، بلکه با آنچه تاکنون بوده، سروکار داریم (مشکانی، ۱۳۹۰).

ب. رویکرد توصیه‌ای: رویکردی با نگاه فلسفی و به صورت ثبوتی است که در آن بر فقه مطلوب و حکومتی تأکید می‌شود و بررسی می‌گردد که نسبت حقیقی فقه و حکومت چه باید باشد و صرفاً به آنچه موجود است، اکتفا نمی‌شود.

شاید بررسی فقه موجود برای تعیین نسبت فقه با حکومت، کافی نباشد؛ چراکه

در صورتی فقه موجود، آینه تمام‌نمای نسبت فقه و حکومت خواهد بود که تمام ظرفیت‌های فقه به فعلیت رسیده و زمینه ظهور و بروز آن در جنبه‌های مختلف زندگی انسان فراهم شده باشد؛ اما از آنجاکه در فقه فردی از همه توانمندی‌های فقه استفاده نشده، زمینه توسعه و گسترش همه جانبه آن در همه جنبه‌های زندگی بشری فراهم نشده است. بنابراین، در اصل، برای تعیین نسبت فقه و حکومت باید به فقه مطلوب نظر داشت و به ظرفیت‌های آن نگریست.

پژوهش حاضر در پی بررسی نسبت بین فقه حکومتی با حکومت اسلامی است. در فرضیه بر این امر تأکید شده که علاوه بر اینکه نسبت بین فقه حکومتی و حکومت اسلامی به صورت تعاملی و تراپتی و تکاملی است، ولی با توجه به فرض‌های مطرح شده، این رابطه در نسبت عموم و خصوص مطلق، قابل رصد و ردیابی است؛ امری که دارای ادله‌ای برآمده از کتاب و سنت و عقل می‌باشد. روش استفاده شده در این نوشته، روش استنباطی است که در آن از همه ظرفیت‌های فهم متن، استفاده می‌شود و تحلیل داده‌ها به صورت توصیفی - تحلیلی است. نوآوری پژوهش حاضر این است که می‌کوشد تا رابطه بین فقه حکومتی و حکومت اسلامی را بررسی کند؛ امری که تاکنون در نوشته‌های دیگر کمتر بررسی شده است. منابع درباره نسبت سنجی بین فقه حکومتی و حکومت اسلامی یا وجود ندارد و یا نادر است. نوآوری بعدی این است که نسبت سنجی، از نظرگاه نسب اربعه منطقی مورد بررسی قرار گرفته است که تصویری منطقی و ریاضی از نسبت به دست می‌دهد.

فقه حکومتی، نگرش و رویکردی حاکم بر فقه است که به همه ساحت‌های حکومت (اعم از سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی و...) می‌نگرد و در واقع محیط بر فقه است (سیدباقری، ۱۳۹۹). وصف «حکومتی» در اصطلاح فقه حکومتی، وصف واقع

و نفس الامر احکام شرعی در مقام ثبوت نیست، بلکه وصف شیوه اجتهاد و تفقه در مقام اثبات است (ضیائی فر، ۱۳۹۰)؛ به این منظور که فقیه در مقام استنباط احکام، اداره جامعه و حکومت و مصالح و مفاصد آن‌ها را لحاظ کند. پس فقه حکومتی به مثابه یک رویکرد و یک نظریه درباره روش استنباط احکام فقهی است که در مقابل روش و رویکرد فردی استنباط احکام قرار می‌گیرد. در این نگرش، حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی، سیاسی، نظامی و فرهنگی است. هدف اساسی این است که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معضلات جواب داشته باشیم (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ۲۱، ۲۸۹).

در ادامه ضمن تبیین رابطه تکاملی و تعاملی که حکایت از مسئله‌سازی از سوی حکومت اسلامی و گره‌گشایی و حکم‌شناسی از سوی فقه دارد، تلاش می‌شود تا انواع روابط میان فقه حکومتی و حکومت اسلامی بررسی شود.

۱. نسبت ترابطی و تکاملی

در نگرشی کلی می‌توان باور داشت که نسبت بین فقه حکومتی و حکومت اسلامی، تعاملی، ترابطی و تکاملی است؛ یعنی فقه حکومتی با حکومت اسلامی با توجه به ظرفیت‌های فقه و حکومت، با یکدیگر رابطه و پیوند برقرار می‌کنند و جنس این پیوند هم از نوع تعاملی و هم‌کنشی است و اثر و نتیجه‌ای که از این تعامل حاصل می‌شود، تکامل یکدیگر است. این نسبت مثل نسبت‌های دیگر ثابت نیست، بلکه پویاست و با ارتباط‌گیری و تعامل، به مرور کامل‌تر می‌شوند. اگر دلایل نقلی نتوانند نسبت روشنی از بین نسب اربعه به ما بدهند، این نسبت قدر متیقن از استظهارات نقلی است.

میان فقه حکومتی و حکومت اسلامی، تعامل و رفت و برگشتی همیشگی است؛ فقه به حکومت یاری می‌دهد تا احکام و قوانین خود را بازشناسد و به هنگام ضرورت، از مسائل آن گره‌گشایی کند و حکومت هم به هنگام نیاز، مسائل خود را به فقه ارائه می‌دهد و آن را به چالاک‌ی، استنباط نوشونده و روزآمد می‌کشد و آن را پویا و کارآمد می‌سازد تا ناظر به واقعیت‌های اجتماعی، نظر دهد و از انتزاعیات خارج شده و به حل و گشایش امور سیاسی- اجتماعی بپردازد؛ امری که می‌تواند آن را توسعه دهد و به اثربخشی آن بیفزاید.

همچنان که نسبت تکاملی نیز بین آن دو برقرار است؛ هم فقه در رفت و برگشت‌های میان مسائل حکومتی و اجتماعی و سیاسی، قوی‌تر و کارآتر و به‌روز می‌شود و هم حکومت اسلامی با مراجعه به فقه، دارای قوانین و مقررات مستند به شریعت و کارآمد می‌گردد. پس هر کدام به یکدیگر هم‌افزایی نموده و همدیگر را برای رسیدن به نقطه مطلوب یاری می‌دهند.

۲. نسبت تباین

تباین، اصطلاحی در منطق است که بر نسبت جدایی میان دو مفهوم کلی دلالت می‌کند و به معنای عدم اشتراک می‌باشد (حلی، ۱۴۱۴، ۲۲۳؛ رازی، ۱۳۸۶، ۴۷-۴۸) و بر دو قسم است: ۱. تباین کلی یا مطلق (رازی، ۱۳۹۰، ۵۱؛ حلی، ۱۴۱۴، ۲۲۷)؛ ۲. تباین جزئی (رازی، ۱۳۸۶، ۴۸-۴۹)؛ که در تحقیق حاضر تباین کلی منظور است.

در ترکیب فقه حکومتی، یک مفروض قرار دارد و آن این است که فقه می‌تواند یا باید حکومتی باشد؛ یعنی رویکردی داشته باشد که بتوان از آن برای حل معضلات حکومت اسلامی بهره گرفت. پس اگر فقه، حکومتی باشد و حکومت، اسلامی، نمی‌توان ادعا کرد که

بینشان رابطه‌ای نیست و نمی‌تواند نسبتشان تباین باشد. هرچند کسانی که به سکولاریسم باور دارند و به نفی مرجعیت دین در نهاد دولت و حکومت رأی می‌دهند، اصولاً آن مفروض را نیز قبول ندارند که در ادامه به آن می‌پردازیم.

احتمال اولی که برای نسبت بین فقه و حکومت قابل تصور است، نسبت تباین است؛ به این صورت که هیچ‌یک از مصادیق فقه بر هیچ‌یک از مصادیق حکومت صدق و همپوشانی ندارد و هرکدام مقوله و مفهومی جدای از یکدیگر دارند (ر.ک. نمودار شماره یک).

نمودار شماره (۱):



این دیدگاه، بر استقلال عقل انسان در تمامی عرصه‌هایی که به خدمت گرفته می‌شود تأکید دارد، بدون آن‌که عقل انسان را نیازمند امور دینی و معنوی بداند (اعوان ی و آوینی و احمدی و دینانی و حداد عادل و شماعی و ماهروزاده و اردکانی، ۱۳۷۵). بر اساس این احتمال، رابطه بین فقه و حکومت، نفی می‌شود. این گروه معتقدند که اصولاً مقوله حکومت و سرپرستی اجتماعی با مقوله فقه، بیگانه است و فقه ارتباطی با مقوله حیات اجتماعی و تکامل معیشت ندارد و اگر فقه در گوشه‌ای از معیشت و حکومت و اجتماع دخالت کند، آن را دخالت عَرَضی دانسته و جزء مقولات حقیقی فقه نمی‌شمارند (سروش، ۱۳۸۸، ۱۳۷؛ ۱۳۸۵، ۱۶۳). اصل این بحث از تفکیک بین

مقولات بالذات و بالعرض بر می آید که نظریه ای غربی و وارداتی است (خسروپناه، ۱۳۸۲، ۸۵) و برخی از اندیشمندان مسلمان با پیروی از آن، مقولات دینی را به دو دسته تقسیم کرده اند: مقولات مربوط به سعادت که ذاتی دین هستند و مقولات مربوط به معیشت که بیرون از سعادت و از مباحث عَرَضی دین می باشند. این نگاه، به فقه نیز تسری پیدا کرده است (مجتهدشبهستری، ۱۳۷۴، ۳۰۰). با این تلقی، طبعاً رابطه ای میان دین و حکومت قابل تصویر نیست؛ چه رسد به آن که بتوان میان فقه حکومتی و حکومت اسلامی، رابطه ای برقرار کرد.

۲.۱. ادله نسبت تباین میان فقه حکومتی و حکومت اسلامی

دلایلی برای انکار دخالت فقه در حکومت ارائه شده است که در ادامه به بیان برخی از آن ها می پردازیم:

۱. قرآن کریم: مهم ترین استدلال مشترک مخالفان رابطه فقه و حکومت، این است که قرآن کریم که نخستین و معتبرترین منبع شناخت قوانین و احکام اسلامی است، به موضوع حکومت و دولت و سیاست نپرداخته و از این مقوله سخنی به میان نیاورده است، پس اصولاً نوبت به فقه حکومتی نمی رسد. علی عبدالرازق (۱۸۸۸-۱۹۶۶) با تمسک به آیات «قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ» (انعام، ۶۶) و «إِن عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ» (شوری، ۴۸) ادعا می کند که قرآن کریم وظایفی فراتر از مسئولیت دینی را از دوش پیامبر برداشته است (عبدالرازق، ۱۹۶۶، ۱۷۱).

برداشت مهندس بازرگان نیز از آیات قرآن این گونه است که قرآن ثمره و خلاصه دعوت و زبان رسالت است؛ نه تنها سفارش و دستوری برای دنیا به ما نمی دهد، بلکه ما را ملامت می کند که چرا این اندازه به دنیا می پردازید (بازرگان، ۱۳۷۴).

۲. استدلال به سنت: با وجود این که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله با تشکیل حکومت و امیرالمؤمنین علی علیه السلام با حکومت خودشان، حضور اسلام و احکام آن را در صحنه سیاست به نمایش گذاردند، منکران پیوند فقه و حکومت برای اثبات نظریه خود توجیهاتی آورده اند.

عبدالرازق ارتکاز عمومی مسلمانان و برداشت آنان از سیاست را پذیرفته و اذعان می دارد که شاید بتوان این اندیشه را که حکومت رسول اکرم (ص) جزء برنامه رسالت آن حضرت بوده است، با سلیقه عمومی مسلمانان و آنچه از احوال ایشان به ذهن می رسد، سازگار دانست و آرای جمهور علمای مسلمانان را نیز همین دانست (عبدالرازق، ۱۹۶۶، ۱۴۵)؛ با این حال دولت پیامبر (ص) را از اساس انکار کرده و می نویسد، ولایت پیامبر بر قومش، ولایت معنوی است (عبدالرازق، ۱۹۶۶، ۱۴۱).

برخی همچون مهدی حائری (۱۳۰۲ - ۱۳۷۸)، حکومت پیامبر اکرم (ص) را جزئی از وحی الهی نمی دانند (حائری، ۱۹۹۵، ۱۴۳). برخی دیگر مانند عادل ضاهر (تولد ۱۹۳۶) اندیشمند لبنانی، دولت و حکومت پیامبر اکرم (ص) را ناشی از شرایط و وضعیت عصر پیدایش و رشد اسلام دانسته و نیاز به برپایی دولت اسلامی را منتفی می دانند (خالد توفیق، ۱۳۷۷)؛ و افرادی چون نصر حامد ابوزید (۱۹۴۳ - ۲۰۱۰)، دولت پیامبر را تنها بر اساس اتفاق و تصادف تفسیر می کنند (خالد توفیق، ۱۳۷۷).

۳. ثبات فقه و تغییر حکومت: مهم ترین دلیل بر عدم مرجعیت فقه در امور حکومتی و نسبت تباین میان آن دو، معضل ثبات فقه و تغییر حکومت است. حاصل استدلال قائلین به نسبت تباین را این گونه می توان بیان کرد که همه اصول و مؤلفه های فقه، امری مقدس، آسمانی، پایدار و غیرقابل نقد و اعتراض و دگرگونی است؛ در حالی که حکومت آمیخته با مسائل بشری و احياناً ضد اخلاقی و فساد و آلودگی است و هرگز

حالت ثبات ندارد (عمید زنجانی، ۱۳۷۵) و دائم در حال تغییر و تحوّل است و مناسبات موجود در آن پیوسته دگرگون می‌شود؛ با این وصف، فقه نمی‌تواند در اداره حکومت کارایی و مرجعیت داشته باشد.

گروهی از سکولارها بر این باورند که دین حاوی دستورات کلی است و سیاست امور جزئی است و شأن دین که داعیه هدایت بشر در طول تاریخ را دارد، بالاتر از آن است که به امور جزئی یک عصر پردازد.

از دیگر سو، علی عبدالرازق تمام نتایج و لوازم دین اسلام را از خلافتی که مسلمانان معرفی می‌کنند، مبری می‌داند و می‌گوید: «خلافت هیچ علاقه‌ای به دین ندارد و همین‌طور قضا و دیگر مسائلی که از وظایف دولت است. همه این‌ها از امور سیاسی محض هستند که هیچ ربطی به دین ندارند. دین در این مورد، نه قولی دارد و نه امری و نه منعی، بلکه آن‌ها را به عهده خود انسان گذاشته تا مطابق احکام عقل و تجارب امم و قواعد سیاست سامان دهد» (عبدالرازق، ۱۹۶۶، ۱۹۲).

در تلقی حداقلی، دین و فقه وارد عرصه تنظیم‌گری، سامان‌بخشی، سیاست‌گذاری و قانون‌گذاری نمی‌شود و به بیان احکام عام و ارزش‌های کلی اکتفا می‌کند و برای بهبود زندگی دنیوی، فقط به اندرزهای اخلاقی می‌پردازد. حتی کلیات برنامه‌های مربوط به تنظیم زندگی دنیوی در دین موجود نیست (مجتهد شبستری، ۱۳۷۵، ۸۱). از این رو مقررات مربوط به جنبه‌های خاصی از زندگی اجتماعی که در کتاب و سنت آمده، هرگز نباید به عنوان قانون و برنامه دائمی تلقی شوند (مجتهد شبستری، ۱۳۸۴، ۱۰۶).

۲.۲. نقد و بررسی دیدگاه تباین میان فقه حکومتی با حکومت اسلامی

درباره ارتباط میان بخشی مهم و بنیادین از دین که فقه است و حکومت اسلامی، دو

رویکرد کاملاً متفاوت با مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خاص ژودرزوی هم قرار می‌گیرد. در گفتمان اسلام سیاسی بین امر سیاسی و مذهبی تلفیق می‌شود و سیاست در ارتباط با شریعت تبیین می‌گردد، اما گفتمان رقیب بین امر سیاسی و مذهبی جدایی می‌اندازد و بر ناکارآمدی و غیرمقبول بودن سیاست دینی استدلال می‌کند. جهانی شدن سیاست را امری کاملاً غیرمذهبی و عرفی تلقی می‌کند و درصدد گسترش آن می‌باشد. عام‌سازی الگوی سیاست سکولار یکی از جلوه‌های جهانی شدن است و نیروی مؤثر بر فرایند جهانی شدن عمدتاً نیروی متمایل به سیاست سکولار است (یان‌آرت، ۱۳۸۲، ۲۳۳)؛ امری که به‌طور طبیعی به جدایی میان فقه حکومتی و حکومت اسلامی می‌انجامد و حکومت و دولت را امری عرفی شده تحلیل و تلقی می‌کند.

ادعای این‌که قرآن و سنت، و فقه برآمده از آن، به حکومت و سیاست و دنیای مردم کاری ندارند، ادعایی متقن نیست؛ زیرا که لازمه آن نادیده گرفتن بسیاری از آیات قرآن کریم است و آیات و روایات زیادی را که در زمینه قضاوت، حکومت، سیاست، معیشت و تعدادی از مقوله‌های اجتماعی که به‌صورت مستقیم و یا غیرمستقیم به آن‌ها پرداخته شده است، منکر می‌شود. اگر احتمال جدایی فقه از حکومت به‌صورت خاص و جدایی دین از سیاست به‌صورت عام، پذیرفته شود، آثار و پیامدهایی را به دنبال خواهد داشت و آن فراموشی بسیاری از احکام سیاسی اجتماعی اسلام است؛ از جمله امر به معروف، نهی از منکر، مشورت، مشارکت، همکاری و تعاون سیاسی - اجتماعی، دفاع و تقویت بنیه دفاعی کشور اسلامی، عملاً از دایره سودرسانی به جامعه اسلامی خارج می‌شوند. این جدایی، فقه را که پاس‌خگوی رفتارهای مکلفین است، منزوی می‌کند و به حاشیه می‌کشاند. امام خمینی، قبل از انقلاب، پیامد این دیدگاه را این‌چنین توصیف می‌کند:

«تقریباً اکثر ابواب فقه کنار گذاشته شده بود عملاً؛ توی کتاب‌ها نوشته شده بود و کنار گذاشته شده بود و اکثر آیات قرآن هم کنار گذاشته شده بود؛ قرآن می‌خواندیم و می‌بوسیدیم و می‌گذاشتیمش کنار. آیاتی که مربوط به جامعه بود؛ آیاتی که مربوط به سیاست بود؛ آیاتی که مربوط به جنگ بود؛ آیات زیادی که اکثر آیات مربوط به این مسائل است این‌ها را منسی کرده بودیم؛ یعنی ما را وادار کرده بودند که منسی باشد. وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاد و فقاهت در منطق ناآگاهان غرق در احکام فردی و عبادی شد، قهرراً فقیه هم مجاز نبود که از این دایره و حصار بیرون رود و در سیاست و حکومت دخالت نماید (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ۱۵، ۱۰-۱۲) و عملاً فقه در چارچوب مسائل عبادی محبوس می‌شود (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ۱۸، ۸۷-۸۹).

توحید یا خدامحوری جریان اسلامی با اعتقاد به خدای واحد، مرجع اقتدار و قدرت در نظام هستی اعم از تکوین و تشریح را خداوند می‌داند. بر این اساس، حق حاکمیت، ولایت و اطاعت تنها از آن او و کسانی است که او اجازه داده است. از این منظر هرگونه شائبه اومانیسیم یا انسان‌محوری را نفی می‌کند و به جای «اصالت انسان» بر اساس آیه کریمه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء، ۷۰)، «به کرامت انسان» معتقد است (قنبری، ۱۳۸۷، ۱۷-۱۸).

همین‌که فقه با زندگی اجتماعی مکلفان سر و کار دارد و می‌تواند پاسخگوی نیازهای فردی و اجتماعی و حکومتی انسان در گذر زمان باشد، دلیلی بر رد تفاوت ذاتی فقه و حکومت است؛ چون فقه بر مدار فعل مکلف دوران دارد و موضوع آن رفتار مکلف است و این فعل مکلف اعم از دنیایی و آخرتی است و فقه هم احکام ثابت دارد و هم احکام متغییر.

اشکال عمده دیگر دیدگاه جدایی فقه از حکومت آن است که بدون حکومت اسلامی، اجرا و عملیات احکام و حدود الهی با مشکل جدی روبرو می‌شود و اگر گفته شود

که تنها تشریح احکام الهی بدون اجرای آن‌ها هدف شارع حکیم بوده است، لازمه آن، لغو بودن تشریح و کار غیرحکیمانه خواهد بود که از شارعی که رئیس عقلاست، بر نمی‌آید؛ پس صدور احکام الهی به هدفی بوده است و این هدف تحقق نمی‌یابد، مگر آن که در قالب حکومت، اجرایی و عملیاتی شود.

۳. نسبت تساوی

نسبت تساوی یکی دیگر از نسب اربعه منطقی می‌باشد و عبارت است از صدق هر یک از مصادیق کلی بر مصادیق کلی دیگر؛ به طوری که مصداق هر یک عین مصداق دیگری باشد (مظفر، ۱۳۹۷، ۱، ۱۵۴)؛ مثل مفهوم کلی ناطق و انسان.

از جمله احتمالات در نسبت بین فقه حکومتی و حکومت اسلامی می‌تواند نسبت تساوی باشد؛ به این صورت که تمام مصادیق فقه حکومتی با مصادیق حکومت اسلامی صدق کند. در این احتمال، امری بالاتر از پیوند بین فقه و حکومت طرح می‌شود و آن عینیت مصادیق فقه و حکومت است (ر.ک. نمودار شماره ۲):

نمودار تساوی (۲):



اگر از اختلاف ماهیت فقه که از جنس دانش است، با ماهیت حکومت که مربوط به امر قدرت است، صرف نظر شود، باز نمی‌توان مصادیق حکومت اسلامی را با

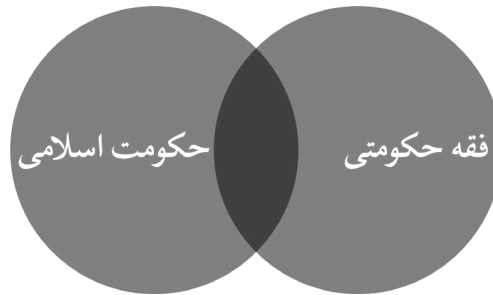
مصادیق فقه حکومتی یکی گرفت و به عینیت و تساوی هر دو با یکدیگر قائل شد؛ چون تنها برخی از امور حکومت، فقهی است، چون بسیاری از مباحث همچون مسائل فن آوری، مدیریتی، جامعه‌شناختی، فرهنگی، ساختاری، تربیتی، کلامی و... جزء فقه تلقی نمی‌شوند، ولی جزء مسائل حکومت هستند. البته تطفن به این امر مهم است که این مسئله، نافی رویکرد فقه حکومتی که مسلط بر کل امور حکومت است، نمی‌باشد. به بیان بهتر، هر مسئله حکومتی که به نحوی به حکم فقهی مرتبط است و به حجیت دینی نیازمند است، به فقه حکومتی مرتبط است؛ حال مسئله حکومتی - ساختاری باشد یا هر امری دیگر؛ اما این رویکرد موجب نمی‌شود که امر جامعه‌شناختی یا مسائل مرتبط با فن آوری، مسئله فقهی شوند، لذا بنا نیست فقه، امر مربوط به چگونگی غنی‌سازی اورانیوم را پاسخ دهد که امری مربوط به حکومت نیز است، اما حکم این‌که آیا غنی‌سازی جایز است یا نه، مربوط به فقه حکومتی است؛ همچنان که ممکن است حکومتی غیراسلامی هم باشد، اما مسائلی مرتبط با فقه حکومتی داشته باشد؛ مانند حکومت صفویه یا قاجار که مسائلی مرتبط با فقه حکومتی داشته‌اند، مثل آن‌که آیا شاه حق اعمال قدرت دارد یا نه. لذا به نظر می‌رسد که قول تساوی فقه حکومتی و حکومت اسلامی، چندان معقول نیست.

۴. نسبت عموم و خصوص من وجه

یکی از نسب اربعه، عموم و خصوص من وجه است که میان دو مفهومی برقرار است که در برخی مصادیق همپوشانی و اشتراک داشته، ولی هر یک دارای مصادیقی مخصوص به خود است (مظفر، ۱۳۹۷، ۱، ۱۵۶)؛ مثل دو مفهوم کلی سیاه و پرنده.

یکی از احتمالات نسبت بین فقه حکومتی و حکومت اسلامی، نسبت عموم و خصوص من وجه است (ر.ک. نمودار شماره ۳):

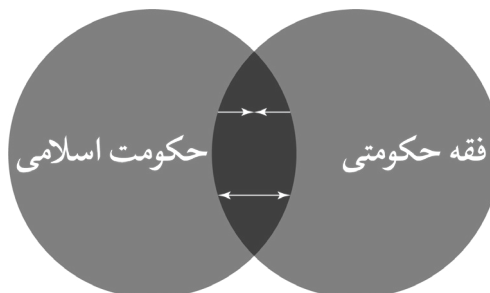
نمودار شماره (۳)



با توجه به تعاریف و شناختی که درباره فقه حکومتی و حکومت اسلامی ارائه شد، می‌توان این نکته را مطرح نمود که برخی از عرصه‌های فقه حکومتی با حکومت اسلامی مرتبط است و برخی از امور حکومت اسلامی بر فقه حکومتی اثرگذار است.

وجه مشترک بین فقه حکومتی و حکومت اسلامی در نسبت عموم و خصوص من وجه، می‌تواند به صورت افزایشی و کاهش‌ی متغیّر باشد و به حداکثر و حداقل خود میل کند و در صورتی که وجه مشترک عموم و خصوص من وجه بین فقه حکومتی و حکومت اسلامی به حداکثر میل کند، احتمال قول حداکثری شدت می‌گیرد و اگر به حداقل میل نماید، احتمال قول حداقلی شدت پیدا می‌کند (ر.ک. نمودار شماره ۴):

نمودار شماره (۴):



با این همه، باید در نظر داشت از آنجا که فقه حکومتی رویکردی است که همه فقه را در بر می‌گیرد، طبعاً این نگرش می‌تواند در همه حکومت، کارآ و اثرگذار باشد؛ لذا چنین نیست که برخی از احکام فقه حکومتی در حکومت اسلامی کارآمد باشد، بلکه همه احکام آن در حکومت نقش بازی می‌کند و می‌تواند گره‌گشای مسائل آن باشد و کاربرد داشته باشد. همچنان که صرفاً برخی از احکام و مسائل حکومت اسلامی با فقه حکومتی مرتبط است، زیرا گاه مسائل، جامعه‌شناختی است، گاه مربوط به علم مدیریت است و گاه تربیت، گاه فلسفی و کلامی و...؛ لذا از این سو درست است که هر مسئله حکومت اسلامی ضرورتاً با فقه حکومتی پیوند ندارد، اما هر مسئله فقه حکومتی با حکومت اسلامی مرتبط است. البته ممکن است چنین در ذهن آید که به هر حال همه امور حکومت توسط مکلف انجام می‌شود و لذا ذیل مسائل فقه قرار می‌گیرد؛ اما به یاد آوریم که با این نگاه همه امور انسانی اعم از امور و رفتارها در علوم پیچیده رایانه‌ای تا هسته‌ای و از رفتارهای ساده فردی تا رفتارهای چندلایه اجتماعی، متصف به یکی از احکام فقهی است، لکن این امر به معنای آن نیست که این امور به مسئله فقه حکومتی می‌گردند، بلکه فقه حکومتی درباره حکم و حجت‌مندی آنها اظهار نظر می‌کند. پس همان‌گونه که اشاره شد، هر مسئله‌ای از حکومت که به حکم و حجت‌مندی نیاز دارد، به فقه حکومتی مرتبط می‌شود، اما آن را فقهی نمی‌کند. از این بزرگ‌تر است که باید نسبت چهارم، یعنی عموم و خصوص مطلق را طرح کرد که در ادامه به آن می‌پردازیم.

۵. نسبت عموم و خصوص مطلق

نسبت دیگری که در نسب اربعه وجود دارد، نسبت عموم و خصوص مطلق است که عبارت است از دو مفهوم کلی که یکی از آن دو بر تمام افراد کلی دیگر صدق می‌کند

و قابل حمل است، لکن آن دیگری بر بعض افراد این کلی منطبق می‌شود، نه بر جمیع آن‌ها؛ مثل حیوان و انسان که هر دو دارای مفهوم کلی هستند که حیوان اعم مطلق و انسان اخص مطلق است (مظفر، ۱۳۹۷، ۱، ۱۵۵). بر اساس این احتمال، فقه حکومتی اخص مطلق است و حکومت اسلامی اعم مطلق (ر.ک. نمودار شماره ۵):

نمودار شماره (۵):



با توجه به اینکه فقه حکومتی، رویکردی کل‌نگر و فقهی به حکومت دارد، پس همه احکام فقه حکومتی در حکومت اسلامی کاربرد دارد، چون تلقی و نگره، حکومتی است و مسائل فقهی، حکومتی استنباط می‌شوند و از آن‌ها برای گشایشگری امور حکومتی استفاده می‌شود، از دیگر سو، برخی از احکام و مسائل حکومت اسلامی با فقه حکومتی مرتبط است و همه آن‌ها فقهی نیستند، لذا هر مسئله حکومت اسلامی ضرورتاً در فقه حکومتی حضور ندارد و با آن در پیوند نیست؛ چرا که حکومت مسائل غیرفقهی متفاوتی نیز دارد، اما هر مسئله فقه حکومتی با حکومت اسلامی مرتبط است.

با توجه به آن چه ذکر شد، می‌توان بیان کرد که از بین نسب اربعه، آن نسبتی که بهتر از بقیه، رابطه میان فقه حکومتی و حکومت اسلامی را توضیح می‌دهد، عموم و خصوص مطلق است؛ چون با فروض و تعاریف و مقدمات پژوهش، سازگاری و ارتباط بیشتری دارد و مؤید پیش فرض‌های تحقیق است.

۵٫۱. ادله مؤید نسبت عموم و خصوص مطلق میان فقه حکومتی و حکومت اسلامی

مهم‌ترین و بحث‌برانگیزترین معنای آمیختگی و رابطه فقه حکومتی و حکومت اسلامی این است که فقه برای سیاست، حکومت و اداره جامعه، برنامه، قانون یا اهداف و اصول کلی تعیین کرده است، البته در گرایش حداقلی، دین برای سیاست فقط اصول کلی و اهداف معینی دارد (قاضی‌زاده و ضیایی فر، ۱۳۷۷، ۶۷) و در گرایش حداکثری، قوانین فراگیر و معین را هم می‌افزاید که جلوه آن در فقه است. برخی پژوهشگران با کاوش در آرای عده‌ای از فلاسفه اسلامی، از جمله ابن سینا، خواجه نصیرالدین طوسی و صدرالمتهلین، گرایش حداکثری را برداشت کرده‌اند. پایه اصلی سخن این فلاسفه را لزوم هدایت بشر از سوی پروردگار عالم تشکیل می‌دهد. کمال این هدایت جز با ارائه قوانین معین و منظم برای اداره جوامع بشری، از سوی آفریدگار جهان که طبعاً در قالب دین خواهد بود، امکان‌پذیر نیست (سروش، ۱۳۷۸، ۴۷).

تمام ادله‌ای که برای اثبات نسبت عموم و خصوص مطلق میان فقه حکومتی با حکومت اسلامی استفاده می‌شوند، برای نسبت عموم و خصوص من وجه نیز کاربرد دارد؛ چون اولین ویژگی هر دو نسبت، تأکید بر ایجاد پیوند بین این دو مفهوم است، اما تأکید این بخش بر ادله‌ای است که به رابطه عموم و خصوص مطلق می‌پردازد.

۵٫۱٫۱. جامعیت دین اسلام، مقتضی مداخله فقه در حکومت

قلمرو و جامعیت دین در چند زمینه مطرح است: ۱. قلمرو دین در دایره هستی‌شناسی و مسائل فلسفی؛ ۲. قلمرو دین در دایره علوم طبیعی (اعم از انسانی و تجربی و...); ۳. قلمروی دین نسبت به مسائل اخلاقی؛ ۴. قلمرو دین نسبت به مسائل حقوقی و رفتاری (مهریزی، ۱۳۸۸).

زمینه چهارم همان قلمرو فقه است که علاوه بر حوزه فردی، به مسائل سیاسی و فرهنگی و اقتصادی در حوزه اجتماعی نیز پاسخگو بوده و برنامه‌ایجابی دارد و این پاسخ‌ها و برنامه‌های ایجابی نیازمند کشف از متون دینی است. استاد مطهری به واسطه جامعیت، کلیت و تمامیت اسلام، نبوت تشریحی را پایان یافته از طرف دین می‌داند (مطهری، ۱۳۷۶، ۳، ۷۳) و معتقد است که عنوان وسطیت که در قرآن کریم در آیه «و کذٰلِکَ جَعَلْنَاکُمْ اُمَّةً وَّسَطًا لِّتَکُونُوْا شُهَدَآءَ عَلٰی النَّاسِ» (بقره، ۱۴۳) مطرح شده است، تعبیر قرآن از «جامعیت دین» است. در نسبت حداکثری که قائل به جامعیت دین است، اسلام و فقه را مکتب و قانونی جامع و واقع‌گرا می‌داند و به همه جوانب نیازهای انسانی، اعم از دنیایی یا آخرتی، جسمی یا روحی، عقلی و فکری یا احساسی و عاطفی فرد یا اجتماع توجه شده است (مطهری، ۱۳۷۷، ۶۳). این امر را هر کسی که آشنایی با احکام و قوانین کتاب و سنت داشته باشد، می‌تواند به آن شهادت دهد.

به بیان امام خمینی، اسلام دینی است که احکام عبادی اش سیاسی است. این جمعه، این خطبه‌های جمعه، آن عید، آن خطبه‌های عید، این اجتماع، این مکه، این مشعر، این منی، این عرفات، همه اش مسائل سیاسی است. نسبت اجتماعیات قرآن با آیات عبادی آن، نسبت صد به یک هم بیشتر است، از یک دوره کتاب حدیث که حدود پنجاه کتاب است و همه احکام اسلام را در بردارد، سه چهار کتاب مربوط به عبادات و وظایف انسان نسبت به پروردگار است، مقداری از احکام مربوط به اخلاقیات است، بقیه همه مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق، سیاست و تدبیر جامعه است (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ۱۱، ۱۳۲). با چنین رویکردی، اسلام تنها به احکام فردی نمی‌پردازد، بلکه در کنار آن، همه امور و مسائل و ساحت‌های مختلف سیاسی-اجتماعی زندگی بشری را بیان می‌کند. البته این امر به معنی آن نیست که همه جزئیات زندگی در همه اعصار را بیان کرده باشد، بلکه مهم آن است که با توجه به اصول و مبانی ذکر شده در کتاب و سنت و با

بهره‌گیری از عقل و با روش اجتهادی، امکان روزآمدی و کارآمدی احکام دین و فقه حفظ شده و می‌توان به تناسب زمان و مکان، احکام متفاوت را بیان کرد.

۵،۱،۲. نیاز اجرای تعدادی از احکام فقهی به حکومت اسلامی

بسیاری از احکام فقهی، اجتماعی و سیاسی هستند و اجرای آن‌ها نیازمند تشکیل حکومت است و حکومت اسلامی، بدون فقه که احکام و قوانین آن را بیان می‌کند، میسر نیست، احکامی مانند جهاد و دفاع، مراحل عملی امر به معروف و نهی از منکر، قضاوت، مشورت، اجرای حدود الهی و بسط عدالت اجتماعی که یکی از اهداف اصلی سامانه سیاسی- اجتماعی اسلام است، همه نیاز به حکومت دارد و بدون آن نمی‌توان به اجرای این امور مهم دست یافت.

«دین» و «دولت» در طول تاریخ، تعامل و شرایط گوناگون داشته‌اند. گاهی در مرجعی واحد جمع شده‌اند و گاهی در اثر برخی عوامل، از هم جدا افتاده، در تضاد و تعارض به سر برده‌اند (احسانی، ۱۳۸۵)؛ مثل زندگی پیامبر که نشانگر آن است که آن حضرت افزون بر مقام نبوت و ابلاغ دستورات خداوند، رسالت و وظیفه پیاده کردن آن‌ها را نیز داشته است و این مهم امکان نداشت مگر با تشکیل حکومت و دولت. چنین نبوده که از کنار ناهنجاری‌ها، ستم‌ها و کژروی‌ها بگذرد و کاری به اجرای دستورات خداوند نداشته باشد (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ۹۳).

۵،۱،۳. سیره عملی پیامبران الهی و حضرت محمد (ص)

مطالعه متون دین اسلام نشان می‌دهد نه تنها پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بر مسائل دنیوی و حکومت و اجتماع تأکید می‌کرد و پس از هجرت به مدینه، به تأسیس حکومت پرداخت، بلکه این امر، سیره و سنت همه انبیای الهی بوده است؛

چنان‌که بر اساس آیات قرآن کریم، بارزترین کار حضرت موسای کلیم (اعراف، ۱۰۳) و حضرت عیسی (مائده، ۴۶) و ابراهیم خلیل (علیهم‌السلام) مبارزه با ظالمان و طاغوت‌های زمان خود بود و سیره مستمره انبیای الهی (علیهم‌السلام) و حضرت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم‌السلام)، به خوبی روشن می‌کند که آنان نسبت به مسائل جامعه خود و امور اجتماعی پیروان خویش بی‌اعتنا نبودند و دخالت در امور اجتماعی را از وظایف خود می‌دانستند و این وظیفه نیز بر پایه تعالیم دینی و الهی تنظیم می‌شد و آنان به آن عمل می‌کردند تا حسنات دنیا بهره امت اسلامی شود، نه اصل دنیا؛ یعنی تدبیر امور زندگی به شکل احسن - که همان روند دینی است - موجب اتصاف دنیا به حسنه خواهد شد و هم تدبیر حسنه آموز و هم سیاست حسنه مدار، عبارت از دخالت دین در تمام شئون دنیاست (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ۷۱-۷۳) و این دخالت همه جانبه دین که بخشی مهم از دستورها و بایدها و نبایدهای آن در فقه است، جز با تشکیل حکومت میسر نمی‌شود.

بررسی مفاد پیمان‌ها و نامه‌های سیاسی پیامبر و تحلیل سیره نبوی نشان می‌دهد که دین و سیاست در آن، به واسطه مفاهیمی چون امت و شریعت، به یکدیگر پیوند می‌خورند. این مفاهیم به همان اندازه که دینی‌اند، سیاسی نیز هستند و صرفاً در ملکوت خداوند معنا پیدا نمی‌کنند. نتیجه‌گیری تحلیل سیره پیامبر نشان می‌دهد که دین و سیاست در آن پیوندی تنگاتنگ با یکدیگر دارند. اسلام بر خلاف مسیحیت دین شریعت است و این مستلزم پذیرش نوعی نظم سیاسی است که متضمن حفظ و اجرای شریعت باشد (دباشی، ۱۳۸۱).

جمع‌بندی و برخی نتایج

در این پژوهش احتمالات عقلی نسبت فقه حکومتی با حکومت اسلامی ذکر شد و ادله و پیامدهای برخی به صورت مختصر بیان گردید. در نسبت میان آن دو، اگر

حد مشترک بین فقه حکومتی و حکومت اسلامی به حداکثر حد ممکن خود میل نماید، فقه حکومتی حداکثری شکل می‌گیرد و اگر به حداقل حد ممکن میل کنند، فقه حکومتی حداقلی شکل می‌گیرد. نسب تساوی و حداقلی و تباین مورد مناقشات عقلی و نقلی قرار گرفت و رد گردید. نتیجه این پژوهش بدین صورت شد که با تأکید بر رابطه ترابطی و تکاملی بین فقه حکومتی و حکومت اسلامی و با توجه به تعاریف و فروض پژوهش، نسبت عموم و خصوص مطلق، اقوی به نظر می‌رسد. نسبت حداقلی و تباین میان فقه حکومتی و حکومت اسلامی از دیدگاه کتاب و سنت و ادله عقلی سست بنیاد بوده و با مبانی عقلی و دینی تنافی دارد.

از این منظر می‌توان تأکید کرد که مجتهد در فقه حکومتی، مسائل را با نگرش و رویکرد حل معضلات سیاسی - اجتماعی استنباط و تحلیل می‌کند و از نگره فردی، حداقلی و جامعه‌اندیش خارج شده و به قلمرو برداشت احکام سیاسی - اجتماعی و نظام‌ساز وارد می‌شود؛ رویکردی که طبعاً ارتباطی تنگاتنگ میان فقه و حکومت اسلامی به وجود می‌آورد و لازمه آن نواندیشی فقهی و نگره پویا در فقه است.

با توجه به نتایجی که از این پژوهش حاصل می‌شود، از یک سو گستره حوزه دانشی فقه نسبت به حکومت شفاف‌تر می‌شود و امید است به علاقه‌مندان تصویری نسبی و آغازین از نسبت بین فقه حکومتی و حکومت اسلامی بخشد و مقدمه‌ای برای اندیشه‌ورزی‌های بیشتر در این قلمرو باشد؛ و از سوی دیگر برای قانون‌گذاران و برنامه‌ریزان حکومت اسلامی این بینش را ایجاد می‌کند که هرچه بیشتر و بهتر از ظرفیت‌های فقه حکومتی برای پیشبرد اهداف حکومت اسلامی استفاده نمایند و با پیش‌فرض استفاده حداکثری از فقه حکومتی برای مسائل حکومت گام بردارند.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن اثیر، علی بن محمد. (۱۳۸۵). الکامل فی التاریخ. بیروت؛ دارصادر.
۳. احسانی، سید محمد علی. (۱۳۸۶). دین و دولت در منظر نظریات مطرح. معرفت، شماره ۱۱۵، ۱۳-۲۶.
۴. اعوانی، غلامرضا؛ آوینی، سید محمد علی؛ احمدی، احمد؛ ابراهیمی دینانی، غلام حسین؛ حداد عادل، غلامعلی؛ شماعی، محمد علی؛ ماهروزاده، طیب، داوری اردکانی، رضا. (۱۳۷۵). میزگرد سکولاریسم و فرهنگ، نامه فرهنگ، سال ششم، شماره ۲۱، ۱۲-۳۷.
۵. بازرگان، مهدی. (۱۳۷۴). آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا. مجله کیان، شماره ۲۸، ۴۶-۶۱.
۶. توفیق، خالد. (۱۳۷۷). سکولاریست ها و دولت اسلامی. ترجمه مصطفی فضایی، مجله حکومت اسلامی، شماره ۴، ۹۳-۱۵۰.
۷. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۶). نسبت دین و دنیا. قم؛ اسراء.
۸. حائری یزدی، مهدی. (۱۹۹۵). حکمت و حکومت. لندن؛ شادی.
۹. حلّی، حسن. (۱۴۱۴). القواعد الجلیه، فارس حسون تبریزیان، قم؛ جامعه مدرسین.
۱۰. خسروپناه، عبدالحسین. (۱۳۸۲). گستره شریعت. تهران؛ دفتر نشر معارف.
۱۱. دباشی، حمید. (۱۳۸۱). اقتدار کاریزمایی حضرت محمد (تیپ شناسی معادل قرآنی). ترجمه هدایت یوسفی. فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۱۹، ۵۱-۷۰.
۱۲. رازی، قطب الدین. (۱۳۸۶). تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الرساله الشمسیه. قم؛ بیدار.

۱۳. _____ (۱۳۹۰). شرح المطالع. قم؛ ذوی القربی.
۱۴. سروش، عبدالکریم. (۱۳۸۵). بسط تجربه نبوی. تهران؛ صراط.
۱۵. _____ (۱۳۸۸). مدارا و مدیریت. تهران؛ صراط.
۱۶. سروش، محمد. (۱۳۷۸). دین و دولت در اندیشه اسلامی. قم؛ دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۷. سیدباقری، سیدکاظم. (۱۳۹۹). درآمدی بر ساختار و نظام مسائل فقه سیاسی، فصلنامه فقه و اجتهاد، ش ۱۴، ۸۳-۱۰۶.
۱۸. صدر، سیدمحمدباقر. (۱۹۸۹). الاسس الاسلامیة، بیروت؛ دارالفرات.
۱۹. صرامی، سیف الله. (۱۳۹۰). درآمدی بر فقه حکومتی (تعریف و مبانی). فقه، شماره ۷، ۳-۴۴.
۲۰. ضیائی فر، سعید. (۱۳۹۰). رویکرد حکومتی در فقه. علوم سیاسی، شماره ۵۳، ۷-۳۲.
۲۱. عبدالرازق، علی. (۱۹۶۶). الاسلام و اصول الحکم. بیروت؛ مکتبه الحیاه.
۲۲. عمیدزنجانی، عباس علی. (۱۳۷۵). نسبت دین و سیاست. مجله قیاسات، شماره ۱، ۷۰-۸۴.
۲۳. قاضی زاده، کاظم؛ ضیایی فر، سعید. (۱۳۷۷). اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی (ره). تهران؛ مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری.
۲۴. قنبری، آیت. (۱۳۸۷). جریان شناسی. قم؛ زمزم هدایت.
۲۵. مجتهد شبستری، محمد. (۱۳۷۴). سه گونه دانش در سه قلمرو، مجله نقد و نظر، شماره ۵، ۲۹۶-۳۰۰.
۲۶. _____، محمد. (۱۳۷۵). هرمنوتیک، کتاب و سنت. تهران؛ طرح نو.
۲۷. مشکانی سبزواری، عباسعلی. (۱۳۹۰). مقدمه ای بر مناسبات فقه و حکومت. فقه، شماره ۶۷، ۶۵-۹۱.

۲۸. مشکانی سبزواری، عبدالحسین. (۱۳۹۰). درآمدی بر فقه حکومتی از دیدگاه مقام معظم رهبری، حکومت اسلامی، شماره ۶۰، ۱۵۵-۱۸۴.
۲۹. مطهری، مرتضی. (۱۳۷۶). مجموعه آثار. قم؛ صدرا.
۳۰. ———. (۱۳۷۷). مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلام. تهران؛ صدرا.
۳۱. مظفر، محمدرضا. (۱۳۹۷). منطق مظفر، شرح علی محمدی خراسانی، قم؛ الامام الحسن ابن علی (ع).
۳۲. موسوی خمینی، روح‌الله. (۱۳۷۸). صحیفه‌ امام. تهران؛ موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۳۳. ———. (۱۳۷۹). صحیفه نور. تهران؛ طبع و نشر، تهران.
۳۴. مهریزی، مهدی. (۱۳۸۸). درآمدی بر قلمرو فقه، نقد و نظر، سال دوم، شماره دوم، ۲۰۸-۲۲۹.
۳۵. یان‌آرت، شولت. (۱۳۸۲). نگاهی موشکافانه بر پدیده جهانی شدن. ترجمه مسعود کرباسیان. تهران؛ انتشارات علمی و فرهنگی.